

## خودشناسی (جلسه ۳۲ - دوره هجدهم)

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين  
اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتنبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

عرض شد راه وصول به سعادت خودشناسی است . خودشناسی در حقیقت همان خداشناسی است . با خداشناسی تفاوتی ندارد در روایت هست که : عجب لمن یجهل نفسه ، تعجب میکنم از کسی که خودش را نمیشناسد ، فکیف یعرف ربه؟ چگونه خدایش را میشناسد؟ خودشناسی ندارد اما ادعای خدا شناسی دارد ، نمی شود ، خدای ما با خود ماست خداشناسی ما در خودشناسی ماست . بعد عرض کردیم که راه وصول به ایمان و خودشناسی ایمانی و خداشناسی ایمانی ، عبارت است از مجاهده و مبارزه با نفس است هم نفس ما نفس الهی است هم گفتیم با این نفس باید مبارزه کرد . وجه جمع بین این دو تعبیر ، عرض کردیم که چون ما هنوز به آن درجه از ایمان نرسیدیم و خودشناسی و خداشناسی ایمانی و الهی پیدا نکردیم آنچه را که بالفعل خودمان میبینیم و می دانیم ، عبارت است از غیر خدا . ما هنوز به جایی نرسیدیم که جز خدا نبینیم ، جز خدا ، میبینیم بنابراین باید اینقدر با ابن خودی که غیر خداست و جای خدا را غصب کرده و گرفته ، که جای خدا در قلب است و در حقیقت جان و هدف ما ، اگر غیر خدا که جایگاه هدفی ندارد و جایگاه وسیله ای و ابزاری دارد در جایگاه هدف نشست و در قلب ما وارد شد ، مکان غصبی است با این قلب باید مبارزه کرد با قلبی که غیر خدا درش راه پیدا کرده و وارد شده با این نفس و با این قلب باید مبارزه کرد هر چه بیشتر با خودت مبارزه کنی به خدا نزدیکتر میشوی و تجلی خدا در قلب شما بیشتر میشود خدا را در خودت بیشتر میایی و هر چقدر خدا بیشتر در درون ما بیشتر ظهور و تجلی پیدا کند آرامش ما بیشتر میشود و احساس نیاز ما و حال اضطراب و دلشوره ما کمتر میشود . در روایت آمده : انه دخل علی رسول الله رجل ، فردی بر پیامبر اکرم وارد شد که اسمش مجاشع بود ، فقال یا رسول الله کیف الطريق الی معرفه الحق ، فقال معرفه النفس ، حضرت فرمودند خودشناسی است ، فقال کیف الطريق الی موافقه الحق ، حالا ما فهمیدیم که اگر بخواهیم خدا را بشناسیم باید خودمان را بشناسیم حالا بخواهیم با این خدا موافقت کنیم راهش چیست؟ قال مخالفه النفس ، میخواهی که با خدا موافقت داشته باشی با خودت و و با نفست مخالفت کن با منت مخالفت کن اینقدر من نگو ، در زندگیت اینقدر منت را نبین خدا را ببین کدام خدا؟ همان خدای خودشناسی ، خدای خودت را ببین اگر گفتی خدا خدای خودت را دیدی اما اگر گفتی من ، مگر امیر المومنین باشی و به جایی رسیده باشی که دیگر ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله وبعده ومع ، جز خدا نمی بیند و آن من شده من الهی اما اگر به آنجا نرسیدیم و به این راحتی ها در دنیا به آن نمیرسیم ، این منهایی که میگوئیم عملا در عالم دنیا هم ما را محروم میکند یعنی اگر شما متب بگویی من ، منزل من ، کتاب من ، دفتر من ، وطن من ، خدای من ، باز هم خدا را وقتی به من وصل کنی ، خدا را هم پایین میکشی و مشکل دارد ، تاثیر ناخود آگاه دارد این لفظ را باید سعی کرد روی آن خط کشید . شخصی به خدمت پیامبر رسید و در زد حضرت فرمود کیست؟ گفت من ، حضرت فرمود نگو من ، پرسید چه بگویم؟! لفظ ایراد ندارد اما معنایی که لفظ بدنیاال دارد معمولا در ماها و مورد کاربرد و استفاده هست منایی است که تاثیر ناخود آگاه غیر الهی دارد چطور میگویند که سیگنالهای منفی نفرستید و حرف منفی نزنید و نگوئید نمیشود و نمیتوانم و نه و... اینها اثر میگذارد . نگو ضعیفم و ناتوانم و نمیشود اینها را که بگویی واقعا نمی شود الفاظ گناهی ندارد اما معانی برای ضمیر ناخود آگاه ما سیگنال های منفی می فرستد و برای اعصاب ما پیامهایی میدهد خرابکاری میکند . فرمودند نگو من ، خداست که میفرماید من . منم منم مال خداست . شما نگوئید من . اگر گفتی من ، حتی در زندگی اجتماعیت هم دچار رنج و محرومیت و محدودیت می شوی زندگی دنیا یک جلسه ای درست کردی بپرسند مال کیست؟ میگوئی جلسه من . وقتی جلسه و هیاتی مال شما شد ، با این من داری دور این جلسه خط میکشی که مال من است و مال تو مال او ... نه نیست من محدود است مال من هم محدود است . اما اگر گفتند هیات چیست؟ گفتی هیات خدا ، مال حقه ، هر کجای عالم حقی وجود داشته باشه خودش را در هیات شما سهیم میداند اما اگر گفتی من ، شما میمانی و کسانی که من تو هستند اتصال و تعلق به تو دارند ، آنهایی که ندارند دشمن تو هستند برای تو میزنند هیات و جلسه ات را در هم میپاشند الفاظ معانی دارند ، ما اگر بخواهیم شما را صدا کنیم با اسمت صدا میکنیم اگر اسمت بد بود معنایی که منتقل می کند با اسم خوب یکی است؟ اسم یکی محسن است اسم یکی مسسئی است یکی نیکوکار یکی گناهکار و بدکار ، خوب خیلی فرق میکند بجای اینکه بگویی من بگو بنده . فقال یا رسول الله کیف الی الطريق ... اگر میخواهی به خودشناسی برسی و خودت را پیدا کنی ، با خودت مخالفت کن عجیب است! دور خودت خط نکش که وقتی اینکار را میکنی فهم و دیدن محدود میشود . و آنچه باید ببینی را نمی بینی . نگو وطن من ، کشور من ، دین من ، اگر دین من گفتی هم ، به تعدادی اگر احیانا بخواهند هدایت شوند شما یک خطی کشیدی که از این طرف به آن طرف دیگرند ، بگو دین حق من دین منه . دین را هم بخودت وصل نکن خراب میشود هر چه را بخودت وصل کنی

خراب میشود و آنرا میکشد پایین. بگو دین حق، کشور حق، کشور امام زمان، اینو که گفتی گسترش پیدا میکند و عمومی میشود همه را شامل میشود و شما با آنها پیوند میخوری. قال یا رسول الله، فکیف الطريق الی الرضی الحق؟ راه رسیدن به رضایت حق تعالی چیست؟ قال، سخط النفس، میخواهی خدا خشنود شود با خودت غضب کن با نفس خودت غضب کن با نفس خودت تعبیر درستی نیست مثل سنگ حجرالاسود میشود که نفس خودش خود است. خود خودت تعبیر دقیقی نیست، بگو خودت، به خودت خشم و غضب کن. هر چه به خودت خشم کنی احساس رضایت بیشتری میکنی و خدا از تو راضیتر میشود. فقال کیف الطريق الی وصل الحق؟ این آقا کی بوده؟ که اسمش هم خیلی عجیب است از کجا آمده بوده که چنین سوالات قشنگی می پرسیده؟ معلوم نیست سوالات خودشان بوده و حضرت سوالات را به او منتقل کرده و حضرت را مبینند سوالشان می آید مثل هیپنوتیزم، نفس و روح در گوینده تمرکز را می تواند منتقل کند و فکر را سلیم می کند. اگر بخواهیم بخدا برسیم قال هجر النفس یا قال هجرت النفس، اگر میخواهی به خدا نزدیک شوی از خود فاصله بگیر. فقال فکیف الطريق الی طاعه الحق؟ راه به سوی طاعت حق؟ قال عصیان النفس، اگر میخواهی طاعت خدا کنی معصیت خودت را بکن. یعنی اگر میخواهی فرمانبرداری خدا را بکنی، عصیان خودت را بکن. این روایت مجموعه ای از کلیات دستور عملهایی است که باید در راه رسیدن به خودشناسی ایمانی طی کنیم، همه اینها منتهی می شود به ایمان. فقال یا رسول الله کیف الطريق الی ذکر الحق؟ اگر بخواهیم یاد حق باشیم و با آن به آرامش برسیم، الا بذكر الله تطمئن القلوب، حضرت فرمودند: نسیان النفس، خودت را فراموش کن. چقدر قشنگه! فقال کیف الطريق الی قرب الحق؟ اگر بخواهیم بخدا نزدیک شویم، قال تباعد النفس، گفت از خودت دور شو. فقال کیف الطريق الی انس الحق؟ چطور بخدا انس بگیریم؟ قال الوحش من النفس. لا یونسک الا الحق ولا یوحشک الا الباطل. معلوم میشود خود ما باطلیم، اگر خدا را کنار بگذاریم هر چه میماند باطل و ناحق است از خودت بترس از خودت وحشت داشته باش. فقال یا رسول الله کیف الطريق الی ذلک؟ حالا ما به همه اینها بخواهیم برسیم یک دستور العمل کلی بدهید که خلاص شویم گاهی ما احساس میکنیم این فرمایشاتی که فرمودند کافی نیست، نه تنها کافی نیست بلکه فلسفی و بقیه و عاظ هم هست! منتهی ما هنوز نرسیدیم به آن مرحله ای که از آن کلمات، آنچه را که تمام عمرمان لازم است را بهره ببریم و الا در این همه چیز هست در خانه اگر کس است یک حرف بس است. گیرنده هنوز میزان و تنظیم نیست گاهی به خاطر این است که هنوز وقتش نرسیده، یعنی این مرحله مرحله بالایی است و هنوز برای ما زود است و چیز زیادی درک نمیکنیم از این کلمات. کیف الطريق الی ذلک؟ فالاستعانه بالحق علی النفس، به یک چیز برمیگردد از خدا کمک بخواه بر نفست مسلط شوی. اما دستورالعملهای جزئی تر ما را راهنمایی میکند به همه این حقایق. ۱. اگر شما بخواهی مبارزه با نفس کنی و خودت را دلیل کنی و کوچک کنی، باید از تکبر پرهیز کنی آنجایی که نقاط حساس است و منیت ما درشت میشود و خودش را نشان میدهد آنجایی است که در مقابل دیگران قرار میگیری. ۲. وقتی خودت هستی و خدای خودت، تنهایی و مشکلی پیش نمی آید و اگر هم از ناحیه نفس و منیت پیش بیاید از این جهت است که دیگران را در ذهنت تصور میکنی که باز منیتت رو می آید مثلاً فکر میکنی اینکار و آن کارو بکنم تا در تاریخ بماند یا اینکه خودت تنهایی در خانه نشستی و میخواهی کتاب بنویسی اما رفتی توی دید و نظر دیگران. مشکل اینجاست که ما برای غیرخدا خیلی حساب باز میکنیم برای اینکه این مقدار حساب هی کم شود حضرت فرمودند عظم الخالق فی انفسهم، متقین آنهاهی هستند که خدا در جانهای آنها بزرگ جلوه کرده و غیر خدا در نظر آنها کوچک شده و از چشمشان افتاده، چی شده که از چشمشان افتاده؟ چون عظم الخالق شده و خدا بزرگ جلوه کرده. بنابراین وقتی با دیگران مواجه میشوید سعی کنید تا جایی که میتوانید دیگران را گرامی بدارید و تعظیم کنید و خودتان را کوچک کنید، و تحقیر کنید و پایین بیاورید. چه جوری؟ غیر از اینکه بخواهد خودش و خدا را بشناسد و بخواهد به رضای خدا و وصل و قرب حق برسد که همه اینها را حضرت فرمود، یک مقایسه کنید و کمی فکر کنید ببینید تمام زندگی ما مملو از منیت است من بهترم اینها بدترند من میفهمم و اینها نمی فهمند من با تقوا با ایمان هستم و اینها بی تقوا و بی ایمان و ... همینطور در مقایسه هایی که میکنیم البته نمی گوئیم و گاهی برعکسش را میگوئیم اما عملمان این را نشان میدهد در تک تک سلولهای بدنمان منیت هست رفتن و نشستن و نگاه کردنمان و ... دیگران را کوچک و حقیر شمردن درست عکس اینکه دستور دادند که خودت را کوچک و خوار کن. در روایتی از حضرت علی ع هست که: ان الله تبارک و تعالی، اخفی اربعة فی اربعة، خداوند چهار چیز را در چهار چیز مخفی کرده این روایات اسراری دارد. یکی از آن چهار چیز این است که اخفی ولیه فی عباده، ولیش را در بین بندگانش مخفی کرده، یعنی انتظار نداشته باش اگر کسی از اولیاء خدا باشد روی پیشانیاش نوشته باشد واز قیافه اش بتوانی تشخیص بدهی، چون ما برون را بنگریم وقال را، خدا در قلب مومن جا دارد، القلب حرم الله، ولی اینجور نیست که هر کسی ظاهرش خوب و پول و ... داشت ملاک باشد هیچ ملاک نیست. خوب اگر اینطور شد، حضرت فرمودند پس حالا که معلوم نیست اولیاء خدا کیا هستند؟ فلا تستقرن عبدا من عبیدا الله فرما یكون ولیه وانت لا تعلم، تو آن را کوچک میشماری چه بسا ولی خداست و خبر نداری. کوچک نشمر، کوچک نشمردی موجب میشود غیر خودت به کسان دیگری هم توجه کنی واز خودت و منیتت خارج میشوی و بیرون می آیی. وقتی گفته اند نسبت به گناه بیزاری بجوئیم نگفته اند نسبت به گناهکار، بلکه گفته اند

نسبت به آن گناه ، بیزاری بجوئید چون نمیدانی شاید او توبه کرد . در قرآن آمده که پرسیده منافقین بدترند یا کفار ؟ منافقین ، که خدا گفته اگر بخواهد منافقین را هم میبخشد ، ان الله یغفر الذنوب جمیعا ، فلذا در روایت آمده : که وقتی با دیگران برخورد میکنی برای اینکه بتوانی آنها را بزرگ بشماری و گبر شمار را نگیرد اگر سنشان کم است نگو بچه است و بی احترامی کنی و تواضع نکنی ، بگو سنش کمتر است و گناه کمتری انجام داده و من سنم بیشتر است و گناه بیشتری دارم و او پاک است و اگر با کسی مواجه شدی که سنش بیشتر است ، بگو او سنش بیشتر است و عبادت بیشتری کرده ، گفته اند اینها را بین تا مبارزه با نفس کرده باشی چون نفس و شیطان عکس اینها را میگوید و میگوید بگو من گناه از پیر کمتر و از جوان بیشتر است ، اگر اینجور باشی دیگر با هیچ کسی نمیتوانی کنار بیای و همه از شما بیزار و فراری میشوند و بوی گند میگیری . در روایت آمده که فرمودند : وقتی با دیگران مواجه میشوی ، اگر در گذشته به شما بدی کردند فراموش کنید و یادت برود چه کرد و چه گفته ، خوبی هایی که در حق تو کرده بیاد بیاور ، اگر ارینجوری مواجه شوی به او میگویی شما در حق من خیلی خوبیها کردی و من فراموش نمیکنم ، چقدر محبتها زیاد میشود ، حتی اگر خودش بدیهایش را بگوید شما بگو یادم نمی آید و واقعا هم از یادت میبرد ، چه کسی این وسط سود میبرد ؟ اولین کسی که نفع میبرد خودت هستی چون هر بار می دیدی او را حرص و ولجعت میگرفت و یاد کارهای زشت او می افتادی و پالسهای منفی می آمد اگر با همه اینطوری باشی که هر وقت دیدی خوبیهایشان یادت بیاید آنوقت بین نحوه برخوردت با دیگران چه میشود البته استثنائهایی دارد که مثل مربی و مربا ، که معیارها و ملاکها و روابط خاص دیگری دارند و برخوردشان طور دیگری است . یا مثلا بین آنچه قرآن میفرماید : اشداء علی الکفار و رحماء بینهم ، که ما داریم رحماء بینهم را میگوئیم . کفار هم کفار را نمیگویند که فقط کفار حربی را میگویند که رود روی ما ایستادند و دارند میجنگند و گرنه برای بقیه باز رحماء باشیم ، امکان دارد آنها هدایت شوند حتی همین برخورد شما باعث هدایت آنها میشود شاید . انسانها در همین کشور ما ، آیا همه شان بد هستند که گناه میکنند؟ کار بد میکنند اما بد نیستند . به تور آدم خوب نخوردند و آدم خوب ندیدند . در مقطعی که انقلاب شد تمام آدمهای عوضی که ظاهرا گناه میکردند متحول شدند فقط یکنفر را دیدند و حرفش را گوش کردند و برخورد و عملش را دیدند . همین جامعه روحانیت ، آیا میشود که بالاتفاق اینقدر اتفاق نظر پیدا کنند که یکنفر را بعنوان رهبر خودشان انتخاب کنند؟! همه شان از ابتدا که وارد حوزه میشوند ادعای خدایی و بعدا پیامبری و بعدا میبینند اینها هم خیلی بالاست کم کم امامت ، تا برسد بجایی که ادعای رهبری میکنند و بجایی میرسد که مثل امام خمینی میگوید من طلبه ای هستم و خادم مردم هستم ، دست مراجع تقلید را میبوسم ، همین یک کلمه را که گفت خودش را پایین آورد و خرد کرد ، خدا او را برد بالا ، هر چه خودش را زمین زد خدا او را برد بالا ، التواضع یرفع ، خود پایین آن ، بالا میرد والتکبر یصنع ، تکبر پایین می آورد ، امام یک کلمه فرمود من اشتباه کردم ، من تجربه نداشتم و اگر یکبار قبلا انقلاب کرده بودم این کارها را میکردم ، با هیچ کس رو در بایستی نداشتم و راحت حرفش را میزد و فکر نمیکرد که بد میشود و به این نتیجه رسید که باید قرارداد ۵۹۸ را امضا کند هم مانده بودند چجوری به مردم بگویند که گفته بودند تا آخر میجنگیم ، حالا بگویند قبول کردیم صلح کنیم ، امام فرمودند من میگویم ، ما خیال میکنیم خودمان باید هوای خودمان را داشته باشیم و میگوئیم من و من و من ، اما اگر گفتیم خدا ، امام خمینی یکبار نگفت من اینکارها را کردم ، هر جایی لازم بود می ایستاد و تحت فشار بود میگفت من ، از اول هم امام قرار نبود برود راس کار و اول رفت قم و گفت ما انقلاب کردیم و باید کسانی که صلاحیت کار را دارند بیایند راس کار و ما راهنمایایی میکنیم و بر طبق اسلام عمل کنند گفت ما نیامدیم براین ملت تحمیل کنیم . امام آنقدر در گوش مردم گفت خدا خدا ، ما هیچیم ، منی در کار نیست و ... و اینقدر در گوش مردم خواند تا خدا کار را باینجا رساند ، اما از اینجایی که بحث رسید به این حرفها که ما گفتیم ، ما کردیم و ما بودیم و ... عده ای جرات کردند منیت هایشان را رو کنند منیتها باعث شد اینطور شود منیتها را که انار بگذارید همه چیز حل میشود تمام اختلافات از همین است و اگر کنار گذاشته شود منیتها ، حل میشود ، حتی وقتی حق با تو بود اگر کوتاه بیایی ، حل میشود حق را باید گرفت از کی ؟ از مشرک و معاند و کافر و ... است نه از خانواده و همشهری و هم وطن و فامیل و هم کیش و آئین؟! اول کن ، بگذر ازش ، بگذار بخورد . البته اگر عنوان ثانوی براین حق تحقق پیدا کرد مثلا حق شما را خورد ، بررو میشود و میرود حق دیگران را هم میخورد ، جلویش را بگیر اما نه بعنوان احقاق حق خودت ، فقط برای اینکه او دیگر از این کارها نکند و درس بگیرد . مگر اینکه بر تو واجب باشد که حقت را بگیری مثلا نفقه واجب زن و بچه ات است و آنده از تو گرفته و خرج اینها را باید بدهی و دیگر نداری . نمریوی حقت را بگیری حق من در کار نیست ، برو حکم خدا را اجرا کن . بگو وظیفه من است که خرج زن و بچه ام را بدهم و تو آنرا گرفته ای . دور خودت یک خط بکش ، بحث حق من نیست ، غیبت و تهمت و بد گفتن و فحش دادن نیست تا بگویی تیر تهمت و ... به خودت میخورد سرت را پایین بگیر تا تیرهای تهمت و فحش و ... از بغلت رد میشود به تو نمیخورد اینها معیارهای وارونه است . فلذا در قرآن آمده : فاذا خاطبهم الجاهلون ، قالوا سلاما ، انسانهای نفهم وقتی با اینها زشت و جاهلانه برخورد میکنند و حرفهای زشت میزنند نمیزنند توی گوششان . برخی روحیه شان تبلیغ به اینکه حقتان را بایستید و حقتان را بگیرید و ... همان روحیه ای که باید برای اشداء علی الکفار باشد در جامعه اسلامی خرج میکنند که باید در اصل رحماء بینهم باشد و جامعه اسلامی را بهم میزنند . در حالی که اینها هر کدام باید در جای واقعی خودش

باشد ، خشونت همیشه بد نیست اما همیشه هم خوب نیست بلکه عدل خوب است و قرار گرفتن هر چیز در جای خودش ، بموقع خشونت وبه موقع عطوفت ومهربانی ، حالا اگر شما این روحیه را پیدا کردی که رفتار متواضعانه داشتی و خاشعانه ، اگر یک مقدار این بحث را بیشتر باز کنیم کار به جاهای خیلی باریک میرسد . اکثر شما دلتان نمیخواهد زیر بار منت دیگران باشید و فکر میکنید که چیز خوبی است و باید حفظ شود که اسمش هست حفظ آبرو ، مثلا توج زندگی من را کس دیگری بدهد ! انه خودم باید تلاش کنم این طرفش خوب است که میگوی من یک سری وظایفی دارم که باید انجام دهم ، اما اینکه خرجم را هم خودم در آورم؟! خرجت را خدا باید بدهد و تو فقط یک وظیفه ای داری که باید انجام دهی ، تلاش برای بدست آوردن روزی ، پس برو تلاش کن . دانشجویی برو درست را بخوان ، طلبه ای برو درست را بخوان ، پس روزی ام چه میشود؟! مثلا تا چند سالگی باید زیر بار منت پدرم باشم؟ خوب، باش ، از او هم تشکر کن و زیر بار منت او باش . پدرها باید خرج شما را بدهند وشما باید تشکر کنی و منت دار باشی . من شما، به من او ، برنخورد . اگر پدرت میگوید خرجت را من میدهم و من او در برابر من تو قرار میگیری اگر پدرت میگفت خرجت را خدا داده دیگر به من شما هم برنمیخورد ، حالا که گفته تو کوتاه بیا ، خودت را منت دار بدان و خودت را بدهکار بدان . تا واقعا اینطوری نشویم حالت انسان بدهکار را پیدا نمیکنیم تا اینطوری بدهکار نشویم آدم نمیشویم اگر همیشه حالت طلبکاری داشته باشی و به همه از مال و وسیله و ماشین وقرض داده باشی ... هی یادت هست ، یادت هست برای آدمها اینکارها را انجام دادی ، چقدر بداست ! همه ظرفیت این را ندارند که منت نگذارند . چرا قرآن گفته منت اینقدر بداست کوچکترین دلیلش این است که طرف را کوچک نکنی ، اما علت اصلی این است که خودت را بزرگ نکنی ، خیال نکن کسی شدی ! همه اینها را از خدا ببین و بگو خدا کرده و من نکردم که بخواهم منت بگذارم من حقی گردن کسی ندارم و بدهکارم به همه ، اگر همه ما اینطور باشیم همه از دست ما در امان و آسایش هستند و خود ما، همه به خودشناسی میرسند، خوشناسی یعنی همینکه کوتاه بیا وپایین بیا . قالب ما ادعای ربوبیت داریم و حاضر نیستیم کسی بما کمک کند و خودم خودم میکنیم .

قدیمها حمام عمومی بود و همه باهم بودند وهمه برای دیگری پشتشان را کیسه میکشیدند و بعضی ها هم بودند که نمیدادند به دیگری تا برایشان کیسه بکشند و دستشان هم نمیرسید همه اش منیت ، شعرهایی هم گفته اند کس نخارد پشت من، جز ناخن انگشت من . در روایت آمده ملعون است کسی که بار زندگی و معاشش را بعهده دیگران بگذارد یعنی بنشیند و خود را طلبکار بداند و وظیفه ای را عمل نکند هر کاری دارد به دیگران دستور میدهد و این همین طلبکاری است که گفتیم ، هر کسی طلبکاری را بشکلی بروز میدهد. همین امشب تمام آن منیتها و خودبینی ها که من کسی و چیزی هستم و ... که موجب کبر ورزیدن و طلبکار دونستن میشود را رها کنید . بگذارید دیگران بشما منت بگذارند و قبول کنید وتشکر کنید انتظار تشکر هم نداشته باشید در مقابل کار بزرگی که برای دیگران کردید . اینها را که کنار بگذارید راحت میشوید یک نفس راحت میکشید ، آنهایی که اینجوریند خیلی راحتند. هرچی خوبی به دیگران میکنند اصلا نمیبینند که وقتی او تلافی نکند غصه نمیخورد اگر خوبی میکند به خودش میکند و می گوید هر که بدی کرد به خودش کرده و از او ناراحت نیست ومی بخشد .

پنداشت که ستمگر که ستم برما کرد بر گردن او بماند واز ما بگذشت

بخشیدن موجب راحتی و آزادی و خلاص خودتان میشود خیال میکنید اگر لجبازی کنید چیزی گیرتان می آید؟! نه ، هر چه لجبازی و تکبر کنید خودتان خرد میشوید و اعصابتان داغون میشود .

گفتا برو چو خاک تحمل کن ای فقیه یا هر آنچه خوانده ای همه در زیر خاک کن

هر خوانده ای تا الان ، از اودشناسی و غیر خودشناسی ، اگر به آنجا رسیدی که مثل خاک تحمل کنی ، نه مثل فولاد ، مثل خاک که زیر پای همه باشد این هم یک جور تحمل است یک جورش هم این است که متکبر باشی در جامعه هر چه فحش وبد میگویند تحمل کن . اگر غیر این باشی بدرد نمیخورد هرچه خوانده ای . البته تا به اینجا نرسی نمیتوانی این کارها را بکنی باید منت شکل بگیری تا بتوانی این کارها را بکنی و الا کسی که منش شکل نگرفته هنوز انسان نرمال نشده تا چه رسد به اینکه بخواید انسان کامل شود . آیا اینها با عزت نفس منافات دارد؟ و به معنای حقارت نفس است یانه؟ اگر بخواییم نفس ما عزیز شود کسی که خود واقعی اش و خدایش را پیدا کرد عزیز میشود همه عزتها مال خداست و اینهم از معیارهای وارونه است، والله العزه جمیعا، با تواضع کسی خار نشده التواضع برفع ، تواضع بالا میبرد البته داریم که التکبر مع التکبر عباده ، یعنی اگر با آدم متکبری مواجه شدی ، متکبرانه برخورد کن ، منتهی نه اینکه از همان اول ، اگر از اول باشد کار خراب میشود ، تو وقتی دیدی یکبار سلام نکرد ، تو هی سلام کن ، اما از موضع عزت سلام کن نه از موضع حقارت ، اثبات متکبر خیلی مشکل است از کجا میخواهی بفهمی که اگر جواب سوالت را نمیده متکبر است؟ شاید از سوء تفاهمات باشد و اگر شمابه سلام کردن ادامه بدهی سوء تفاهمات برطرف شود . و متکبر نیست مگر کسی که در مقابل خدا کبر بورزد و حاضر به عبادت و خضوع و خشوع در برابر خدا نیست ولذا باقی نیماند مگر اشداء علی الکفار . اگر دیدی وقتی میخواهی در مقابل متکبر ، کبر بورزی که او را اصلاح کنی اما خودت داری متکبر میشوی منت بزرگ میشود خودت را فدا نکن و این وظیفه تو نیست . او متکبر است که باشد الان از عهده من برنمی آید کسی باید با متکبر ، متکبرانه برخورد کند که خودش را درست کرده و از شیطان نفس نجات پیدا کرده و اگر جاهایی هم متکبرانه برخورد کند مشکلی پیدا نمیکند . این بحث ، گوشه کنارهای اینچنین زیاد دارد و بحث مهم و حساس و نهایی و خطرناکی است و عقل میخواهد عقل یعنی دید عدل بین میخواهد که ببینی کجا و با کی و چه جور . هر چند سر جایش یعنی عدل .